

اشاره:

حجت الاسلام والمسلمین میرباقری در قسمت اول این گفت و گو پس از اشاره به مفهوم فلسفه تاریخ و تفاوت‌های فلسفه تاریخ شیعه با فلسفه تاریخ سایر ادیان و مکاتب، به بررسی و مقایسه تصویر انسان و جهان آینده در معارف شیعی و آموزه های دیگر مکاتب پرداختند و در ادامه نیز مهم ترین ویژگیها و شاخصه های عصر ظهور امام مهدی(ع) را بیان کردند. به نظر ایشان اصلی ترین خصیصه عصر ظهور امام مهدی(ع)، ظهور ولایت ولی الله در جهان است و همه آثار و برکاتی که در این عصر در جهان حاصل می شود به تبع همین ظهور ولایت است.

ادامه این گفت و گو را با هم می خوانیم:

با توجه به فرمایشات حضرت عالی آیا می توانیم بگوییم جامعه آرمانی ای که اسلام ترسیم می کند جامعه ای است بر محور انسان کامل؛ یعنی در واقع جامعه ای است که اساس آن بر کمال و تحول انسان است؟ روایات متعددی که در زمینه عصر ظهور وارد شده اند، غالباً اشاره به تحول و تکامل انسان در آن عصر دارند؛ مانند روایت امام باقر(ع) که می فرماید: «إذا قام قائمنا وضع الله یدیه علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم»¹ یا روایات دیگری که در آنها از زنده شدن انسان و جهان پس از ظهور سخن گفته شده و عصر ظهور را عصر زنده شدن و حیات دوباره یافتن انسان و جهان معرفی کرده اند؛ مانند روایتی که آن هم از امام باقر(ع) نقل شده و در آن آمده است: «یحییها(الأرض) الله عزوجلّ بالقائم بعد موتها»² و به همین دلیل هم در دعای عهد از خداوند می خواهیم که بندگان را با ظهور امام مهدی(ع) زنده سازد (و اُحی به عبادک). بنابراین آیا می توانیم بگوییم مهم ترین تحولی که در عصر ظهور رخ می دهد زنده شدن انسان و دست یافتن او به حیات واقعی و حیات طیبه است و مابقی تحولاتی که در جهان، در عالم ماده و در ظواهر زندگی انسانها رخ می دهد، همه به تبع همین تحولی است که ابتدائاً در انسان رخ داده است؟ به بیان دیگر آیا می توانیم این گونه تعبیر کنیم که پدیده ظهور در اصل برای این واقع می شود که انسان کامل و انسان دست یافته به حیات طیبه به وجود آید و محقق شود و وقتی این انسان کامل با همه ویژگیهایی که دارد به وجود آمد، همه جهان همراه او می شود و زمین همه نعمتهای خود را در اختیار او قرار می دهد؟

بله. من تقریباً با فرمایشات شما موافقم منتها همین مطلب را مقداری باز می کنم. در واقع اصلی ترین کاری که ولی خدا می کند، تصرف در ارواح انسانی است. او انسانهایی را که برای پذیرش ولایت قابلیت پیدا کرده اند یا به تعبیر دیگر بستر پذیرش در آنها ایجاد شده است، موضوع تصرف قرار می دهد، ارواح دیگری در آنها می دمند و آنها را به منزلت دیگری از حیات می رساند. وقتی منزلت حیات انسان متفاوت شد، منزلت نیازهایش، اراده هایش و انگیزه هایش همه کاملاً متفاوت می شود و همه آنها از نوع حیات طیبه ای می گردند که همه اش نورانیت است و معارف ولی خدا در آن جاری است. این مطلب را می توان از روایات فراوانی به دست آورد. روایاتی که «ماءمعین» ذکر شده در سوره ملک³ و «ماء غدق»⁴ بیان شده در سوره مبارکه جن⁴ را به ولی الله و معارف آنها تفسیر می کنند. در عصر ظهور معارف ربانی و ملکوتی ولی خدا در قلوب جاری می شود و این معرفتها مراتب جدیدی از روح حیات و نورانیت را ایجاد می کند. بنابراین در این عصر حرکتها در عالم نور است، در عالم معارف است، سنخ دیگری از حرکت و مطلوبیت است، همینطور که فرمودید، به علاوه خود تصرف ولی خدا در عالم، حیات دیگری را در همه موجودات می دمند. حتی در بعضی از نقلها دارد که حیوانات هم رفتارشان متفاوت می شود؛ یعنی قابلیت پیدا می شود و آنها هم رشد می کنند. یک هماهنگی در رشد واقع می شود. اساس ولایت ولی الله هم همین است که انسان را به مرز برساند که بتواند نعمتهای خدا را درک و دریافت کند. نعمتهای خدا خیلی فراوانتر از آن چیزی است که ما در عالم حس می بینیم. حتی در همین دنیا، درک و دریافت این نعمتها منوط به کمال انسان است. انسانی که به درجات قرب می رسد، انسانی که درجاتی از حیات طیبه در او دمیده می شود، ظرفیت درک و دریافت ولایت ولی الله، ظرفیت درک و دریافت امر و رحمت خدا را پیدا می کند. این اصلی ترین تحولی است که در عصر ظهور اتفاق می افتد. انسانها، انسانهای ربانی می شوند، انسانهایی می شوند که شعاع ولی خدا هستند، نور ولایت در آنها دمیده شده است. ماءمعین و آب گوارای ولایت ولی الله و ولایت نورانی آن حضرت بر قلوبشان جاری شده است. طبیعی است که التذاد، ابتهاج، نشاط، حرکت و راحتی چنین انسانهایی مفهوم دیگری دارد. آنچه در اینجا قابل تأمل است این است که در این عصر نه فقط افراد و آحاد جامعه تهذیب می شوند، بلکه روابط اجتماعی و ارتباطاتهای آنها هم تهذیب می شود. یعنی اخلاق اجتماعی شان هم ملکوتی می شود. همه مناسبات بر محور تقوا و در بستر رشد و تقرب قرار می گیرد. گاهی مناسبات اجتماعی اخلاق رذیله را رشد می دهد. مدیریت مادی حتی در یک کارخانه، گاهی به نحوی است که ایجاد حرص، حسد و استکبار می کند. روابط سازمانی ناسالم در افراد وابسته به طبقه بالا، روحیه استکبار و در افراد وابسته به طبقه پائین، دناوت و حسد ایجاد می کند. ولی روابط در یک دستگاه مدیریتی حق اینجور نیست. ایجاد حب و تقوا می کند، همه رابطه ها، بر مدار تقوی قرار می

گیرد، نه بر مدار شهوات. در جامعه ولی خدا همه ارتباطات این گونه می شود. «حب فی الله» و «بغض فی الله» در همه مناسبات اجتماعی جاری می شود. یعنی همه ارتباطات بر بستر محبت به خدا شکل می گیرد و همه رابطه های محبت آمیز، بر محور حب به خدا و حب به ولی خدا قرار می گیرد. همه روابط اجتماعی بستر قرب می شود و هیچ چیز در آنجا بستر پرستش دنیا نیست. اگر ما یک چنین نگاهی داشته باشیم طبیعتاً تحت ولایت ولی خدا یک هماهنگی کامل بین عالم انسانی و عالم بیرون انسان اتفاق می افتد و همه نورانی و هماهنگ می شوند. در یک چنین وضعیتی دیگر تعبیر نعمتهای مادی غلط است، تنعمات متنوعی در اختیار بشر قرار می گیرد که همه اش معنوی است، همه اش الهی است، هیچ کدام دعوت به خود، ابتهاج به خود، ابتهاج به استکبار، ابتهاج به نفس نیست، همه اش ابتهاج به رحمت خدای متعال است. متأسفانه ما به خاطر جریان ولایت باطل، در شرایطی قرار گرفته ایم که بشریت ظرفیت درک و دریافت نعمت و رحمت خدا را از دست داده و ظلمانی شده است. اگر آن ظرفیت پیدا شود بشر دائماً در ابتهاجاتی واقع می شود که حتی یک لحظه اش با کل دستگاه باطل قابل مقایسه نیست. آن ابتهاجاتی که گاهی برای اولیاء خدا در حالات باطنی شان رخ می دهد در همه جلوه های اجتماعی ظهور می کند. حال من نمی دانم از انسانی که به این مرحله رسیده به «انسان کامل» تعبیر کنیم یا به «انسان عبد»؛ یعنی انسانی که متولی به ولایت ولی الله است که تعبیر صحیح از آن «شیعه» است. من تعبیر به شیعه را جایگزین انسان کامل می کنم؛ چون تعبیر به انسان کامل تعبیر عرفاست که در جای خودش محترم است ولی مجموعه تعاریف و خصلتهایی که برای انسان کامل ذکر می کنند، اگر نظامشان را بنیم غیر از نظامی است که در ادبیات و معارف قرآنی و معارف نورانی اهل بیت برای شیعه و مؤمن بیان شده است. «شیعه» بهترین تعبیر است، انسانی که شعاع ولی خودش است. چنانکه در روایات آمده است: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِالشَّمْسِ»⁵، در روایات فطرت شیعه هم داریم که شیعیان از اضافه بدن ما اهل بیت خلق شده اند و سرشتشان با ما یکی است.⁶ لذا شیعه اتصال به ولی خودش دارد و در حرکتش هم شعاع اوست. بر گرد او می چرخد و براساس اراده او و هماهنگی با او حرکت می کند. عصر ظهور عصر جلوه تشیع است. اول انسانها در درجه تشیع استکمال پیدا می کنند و بعد از آنکه شعاع سرچشمه حیات و نور شدند، حیات و نور در آنها دمیده می شود و غرق در جذبه های آن نور سرور و نور حیات می گردند.

به نظر می رسد یکی از نکاتی که توجه به آن در تحلیل درست پدیده ظهور و حرکت امام عصر(ع) نقش بسیار مهمی دارد، تأکید فراوانی است که در روایات بر مسئله عدالت گسترگی آن حضرت شده است. یعنی گسترش قسط و عدالت محور اصلی همه روایاتی است که در مورد تحولات عصر ظهور وارد شده است. حال این پرسش مطرح است که گسترش عدالت چه ارتباطی با تحول و تکامل انسان دارد و در این زمینه چه نقشی بازی می کند؟

در پاسخ سؤال شما ابتدا به چند نکته اشاره می کنم و بعد جمع بندی می کنم. نکته اول این است که عدالت، صفت فعل خدای متعال است. فعل خداوند متعال، هم فعل حکیم است، هم فعل عدل است، لذا فطرت انسانها هم طالب آن عدل است. انسانها مفضول بر حب عدالت هستند و عدالت را دوست می دارند. لذا یک فطرت عمومی است.

نکته دوم اینکه، انسان در بستر پرورش فردی و اجتماعی که قرار می گیرد کم کم ممکن است تلقی اش از عدالت تغییر کند؛ یعنی اگر تحت ولایت ابلیس قرار گرفت، ابلیس معنی عدالت را هم در نگاه او ممکن است عوض کند، به گونه ای که مناسبات جائزانه را عادلانه و مناسبات عادلانه را جائزانه ببیند. همچنان که حبّ به معروف در انسان قرار داده شده است و ممکن است انسان به جایی برسد که منکر را معروف ببیند و معروف را منکر. همان اتفاقی که براساس روایات در آخرالزمان واقع می شود؛ یعنی بشر به نقطه ای می رسد که زیبایی شناسی اش عوض می شود. ابلیس به دنبال این است که زیبایی شناسی انسان و جهت اراده او را به سمت دنیا و پرستش نفس تغییر دهد. اگر چنین اتفاقی افتاد دیگر تلقی انسانها از عدالت در مناسبات اجتماعی یک تلقی واحدی نخواهد بود. عده ای مناسباتی را عادلانه و عده ای دیگر همان مناسبات را جائزانه می دانند.

نکته سوم اینکه براساس همین گرایش فطری ای که در بشر نسبت به عدالت وجود دارد، تا آنجا که این موضوع جزء مطلوبهای اساسی انسان قرار گرفته است یکی از اصلی ترین جلوه هایی که ما باید برای جذب افراد به عصر ظهور بر روی آن تأکید کنیم همین موضوع عدالت است. بنابراین از نظر مقام اثبات و در مقام تبلیغ، دعوت به عدالت یکی از بهترین دعوتهاست، از نظر مقام ثبوت هم واقعا تا عدالت محقق نشود، قرب محقق نمی شود.

نکته چهارم این که به گمان من عدلی که در فطرت انسانها قرار داده شده است چیزی جز تناسبات ولایت الهیه نیست. ما منکر حسن و قبح ذاتی نیستیم - مثل اشاعره - اما اینکه ذاتی در مقابل ولایت خداوند متعال، و تناسبات او فرض کنیم و بگوییم حسن و قبح آنجاست و این حسن و قبح قانونی اساسی است که خدا هم به آن ملزم است، این گونه نیست. حسن و قبح به تبع ولایت خدا تعریف می شود؛ یعنی تناسبات ولایت خداوند است. یعنی جریان ولایت خداوند مناسبات خاص خود را دارد و در هر مناسباتی جاری نمی شود.

ولایتی که از سوی خداوند بر مؤمنین واقع می شود که شاید همان ربوبیت خاص باشد که فقط مؤمنان را دربر می گیرد (الله ولیّ الذین امنوا)، 7 در ادامه می شود ولایت ولیّ الله الأعظم (ع)، ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع). تناسب این ولایت می شود عدل که شریعت هم تناسب این ولایت را در ابعاد مختلف حیات بیان می کند. بنابراین تحقق ولایت چیزی جز تحقق همه جانبه ولایت ولیّ الله در همه شؤون حیات نیست. اگر در جامعه ای تولی به ولایت الله به کمال رسید و زمینه جریان ولایت ولیّ خدا در همه زوایای آن محقق شد، عدل محقق می شود. جور از آنجایی محقق می شود که بشر از ولایت خدا خارج می شود. همچنانکه شرّ از آنجایی آغاز می شود که مخلوقات از عبودیت خارج می شوند. آنگاه که بنده از ولایت خدا خارج می شود، مناسبات جائزانه آغاز می شود؛ چه در رابطه انسان با خودش و چه در رابطه انسان با بیرون خودش، اعم از طبیعت، حیوانات و انسانهای دیگر. اساس ظلم خروج از ولایت است. اگر انسانها تحت ولایت ولیّ خدا باشند هرگز ظلم نمی کنند؛ چرا که ولیّ خدا تحت ولایت خدای متعال است، لذا نقطه مشیت خداست، مقام عصمت یعنی همین. یعنی با تمام قدرتی که دارند هیچ یک از قدرتهای نامتناهی آنها در هیچ مرحله از مراحل عزم و اراده شان از مشیت حق تخلف نمی کند. اگر همه ما عرق در ولایت الله شدیم و تسلیم حق گشتیم به میزانی که اخلاص در ما محقق می شود و نور ولایت الهی در همه ابعاد حیات ما جاری می گردد، عدل در درون ما و سپس در مناسبات بیرونی ما محقق می شود. بنابراین وقتی در یک جامعه ارتباطات انسانی؛ یعنی جریان اراده ها بر محور اراده خداوند بود همه ارتباطات عادلانه می شود. پس عدل وقتی محقق می شود که ما همه تسلیم ولایت خداوند شویم و اراده هایمان، به تعبیری مجاری فرمان و مشیت حق شوند. به میزانی که ما اراده خودمان را مجرای فرمان، اراده و مشیت الهی قرار می دهیم، مجرای عدل می شویم و عدل هم در تناسبات بیرونی ما؛ یعنی در اوصاف رفتار و در اعتقاداتمان، جاری می شود و هم در تناسبات بیرونی ما؛ یعنی در رابطه ما با دیگران، با طبیعت با عالم ماده و ...

پس حقیقت عدل، چیزی جز جریان ولایت خدا در همه شؤون حیات نیست. اگر عصر ظهور، عصر عدل است، یعنی عصر عبودیت است. بنابراین آنچه از عدل در عصر ظهور فهمیده می شود این مفهوم مادی عدل که گفته می شود نیست. حتی در جلوه اقتصادی اش هم عدل مادی نیست. تناسب عادلانه اقتصادی، تناسباتی است که همه تنعمات بشر در عرصه حیات اقتصادی اش، تنعمات بر محور ولایت ولیّ الله است. همه وجودش جذب در ولایت او و تسلیم اوست.

در عصر ظهور آن عدلی که محقق می شود همان عدل فطری است، نه عدالت خواهی که در انسان تحریف شده و شیطان توانسته است با تغییر زیبایی شناسی انسانها معادلات جائزانه را جای معادلات عادلانه بگذارد. همان کاری که به یک شکل دیگری در دستگاه مادی اتفاق افتاده است که جزء پروتکل های یهودی هم هست که بشریت را با قانون تسلیم کنید و بعد قانون را خودتان بنویسید. اگر قوانین نظام سرمایه داری را که در متنش ستم و ظلم و جور افتاده است، به جای قوانین عدل بگذارید، پیداست هر چه به نام عدل محقق بشود ظلم است. دیده اید بعضی از ترازوها که بازوی گشتاورش به سمت یک طرف است؛ اگر شما صد کیلو به یک طرف انرژی وارد کنید، یک کیلو از طرف غلبه می کند. این ترازو، ترازوی عدل نیست. اگر ترازوی ما جائزانه شد، اگر شاغول ما، شاغول غلطی شد، پیداست با این ترازو و با این شاغول عدل محقق نمی شود. ابلیس درون انسان ها و مناسبات اجتماعی را متحول می کند و ترازوی باطنی انسان را واژگونه می کند. و لذا انسان در تشخیص و سنجش خوبیها و بدیها اشتباه می کند و خوب و بد کردنش اصلاً جائزانه می شود. پس شرّ آخرالزمان شرّی است که منشأ آن واژگونی ترازوی انسان و ترازوهای اجتماعی است. حضرت مهدی (ع) هم که برای تحقق عدل می آیند ابتدا، ترازوها را اصلاح می کنند، تا مفهوم درست عدل مشخص شود. نه اینکه با همان ترازوی جائزانه وزن کنند و عدل را محقق سازند. تا ترازوی باطنی انسانها عوض نشود، شاخصها عوض نمی شوند. تغییر شاخصها در بیرون برای تحقق عدل کافی نیست.

یعنی به بیان حضرت عالی مقدمه تحقق عدالت در مناسبات اجتماعی، تحقق عدالت در خود انسان است. در خود انسان و در بافت فکری انسان. امام مهدی (ع) این بافت را اصلاح می کند و درک انسان از حق و باطل، از عدل از خوبی و زشتی، و به طور کلی نظام سنجش او اصلاح می شود. چون انسان در طول زندگی اش دائماً در حال وزن کردن است که این بهتر است یا آن و لذا اگر ترازوی او ترازوی جائزانه بود همه حرکتها او جائزانه می شود و آن جا که می گوید خوب است بد است و آنجا که می گوید بد است خوب است.

اتفاقاً جور هم همین است. جور همان ظلمی است که لباس عدل می پوشد؛ یعنی وقتی است که ترازوی انسان عوض می شود. حضرت می آیند ترازوها را اصلاح می کنند. هم در درون انسانها، و هم در درون اجتماع. یعنی اول عدل جای خودش را پیدا می کند. پایگاه عدل را درست می کنند. آنوقت مناسبات در درون عادلانه می شوند. در واقع شرّ آخرالزمان که بدترین شرّ است شرّی است که در آن معروف، منکر و ظلم، عدل شده است و این وقتی است که ترازوها تغییر کرده است؛ زیبایی شناسیها عوض شده است و اراده ها در آخرین حد از انحراف و انحطاط قرار گرفته اند. یعنی تاریکی مطلق حاکم شده است. در تاریکی مطلق، خرف جای طلا را می گیرد. معیارها عوض می شوند. انسان وقتی در تاریکی مطلق وزن می کند برای او شمش طلا و خشت تفاوتی ندارد. یعنی اصلاً ترازوهای بشر در تاریکی عوض می شود. ظلمات ساری سقیفه و جریان انحراف

ولایت، ترازوهای بشر را خراب کرد و آن حضرت ابتدا ترازوها را اصلاح می کنند. بعد عدل بیرونی نمودار می شود. ابتدا که می گوئیم منظور ابتدای زمانی نیست، بلکه منظور این است که اصلاح بینشها بر محور ولایت اصلی ترین تحولی است که در عصر ظهور اتفاق می افتد. حضرت ترازوها، میزانها و شاغولها را اصلاح می کند. به تعبیری اصلاً میزان عدل خود ولی خداست و لذاست که خطاب به امیرالمؤمنین(ع) عرض می کنیم که «السلام علی میزان الأعمال»8. ما در عرض ولی خدا ترازوی دیگری نداریم که حضرت را با آن ترازو، ترازو کنیم. خودش ترازوی همه چیز است.

نکته دیگری که در زمینه واقعه مبارک ظهور مطرح است نقش وجود مقدس آقا امام عصر(ع) در تحولات عصر ظهور است. می دانیم که ظهور بالاترین مرحله کمال انسان و جهان است، اما سؤال اساسی این است که میان این تحول - که نقطه کمال انسان و جهان است - و شخصیت آقا امام عصر(ع) چه نسبتی وجود دارد؟ چرا بدون وجود آن حضرت این تحول در جهان رخ نخواهد داد و جهان باید منتظر بماند تا ایشان بیایند؟

فکر می کنم بسیار سؤال خوبی است. چون بعضی اندیشه های فلسفه تاریخی حضور انسان در تحولات تاریخی و اینکه خداوند متعال به انسان نقش داده را درست معنی نکرده و خیال کرده اند معنی حضور انسان این است که انسان محور تکامل تاریخ است. یعنی همین انسانهای متعارف، نه ولی الله. این تلقی، تلقی غلطی است. در واقع به تبع عبادت ولی خدا و سجود او در مقابل خداوند است که همه عبودیتها و همه نعمتها محقق می شود. بنابراین محور تحقق بندگی در عصر ظهور، بندگی ولی الله الاعظم است که قرنهاست در غیبت و ابتلاء به سر می برند. آن حضرت «عروة الوثقی» هستند. در روایات ما «عروة الوثقی» در این آیه که می فرماید: «و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»9 به شخص مشخصی نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ص) ایشان تفسیر می شود. یعنی محکمی همه عالم در بندگی خدا، به وجود آنهاست و استحکام عبودیت بندگان به آنها برمی گردد. بنابراین حقیقت عصر ظهور مرتبه ای از عبادت حضرت حجت(ع) است که اثرش تحقق جامعه توحیدی؛ یعنی جامعه ای بر محور بندگی خدا می شود.

از منظر دیگر که نگاه کنیم در درگیری ابلیس و ائمه جور با نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ع)، عبادت نبی اکرم(ص) و اهل بیت(ع) بر شیطنت آنها غلبه می کند. اگر آن عبادت‌های عظیم نبود که ظلمات آنها همه ما را فرا می گرفت. فلذا در این آیه که می فرماید: «و کظلمات فی بحر لَجّی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور»10؛ ظلمات را به ائمه جور تفسیر می کنند، تا برسد به بنی امیه که «ظلمات بعضهم فوق بعض». می فرماید ظلمت اولیاء باطل آنقدر زیاد است که «إذا أخرج المؤمن یده فی ظلمة فتنهم لم یکد یراها»؛11 مؤمن در این دوران چنان غرق در ظلمت می شود که نزدیک ترین قوای خودش را به خودش نمی بیند، خودش را فراموش می کند، اما این ظلمت برداشته نمی شود مگر با نور امامی از اولاد فاطمه(س). چنانکه در تفسیر این قسمت از آیه که می فرماید: «و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور»، می فرمایند: «و من لم یجعل الله له اماما من ولد فاطمة»12. کسی که از این نور برخوردار نشود نه فقط در دنیا غرق در ظلمت است «فماله من نور فی یوم القیامة»؛ یعنی آن ظلمت اگر با نور امام برداشته نشود در قیامت هم آدم را غرق در خودش می کند.

بنابراین آن نور است که می تواند جریان ظلمت را بردارد. آن هدایتی که ضلال را نابود می کند نور و هدایت حضرت مهدی(ع) است. آن حیات که موت و مردگی را می برد؛ یعنی حیات طیبه حیات حضرت است. بنابراین در این معارف همه حقایق در حضرت است، حضرت مآذون به تجلی آن ولایت و رحمت‌های الهی می شوند، بعد رحمتها ظهور پیدا می کنند. این نگاه ماست به عصر ظهور یعنی دیگران شعاع وجود آن حضرت هستند، در عرض او نیستند، ما باید نگاهمان را اصلاح کنیم. خودمان را همسنگ با ولی خدا ندانیم. البته این معارفی است که همه قلوب تحملش را نمی کنند، حتی گاهی شیعیان عادی هم این ظرفیت از تحمل را ندارند.

اشکالی هم ندارد، نباید به آنها همه معارف را گفت. چون تحمل نمی کنند و شکسته می شوند. در روایت هم آمده است که درجات مؤمنین را مراعات کنید. حرفی که برای درجات بالاتر است را به پائین تر نگوئید، تحمیل بر او نکنید که او می شکنند و مسؤولیت به عهده شما می آید. ولی حقیقت این است که محور همه تحولات عصر ظهور ولی خداست، محورش ولایت الهی است که در آنها تجلی می کند. تجلی ولایت آنهاست که بقیه را می گیرد. بقیه شعاع وجود آنها هستند. پس معنای ظهور چیزی جز ظهور ولایت نیست. وقتی ولایت ولی الله در جلوه های مختلف خودش ظهور می کند، حیات، نور، رحمت، علم، حکمت و عدل می آید. همه اینها آثار ولی الله است. این موضوع را به صورت دیگری همه قبول دارند و هیچ موحدی آن را انکار نمی کند. آیا اگر بگوئیم همه آنچه در عصر ظهور محقق می شود نازله رحمت خداست، هیچ موحدی آن را انکار می کند؟! انسانها را که شریک خدا قرار نمی دهند. ما شریک ولی خدا هم نیستیم. اراده های ما در طول ولایت آنهاست. اصلاحمان هم در طول ولایت آنهاست. اگر حضرت دست به اصلاح نزنند ظلمت ائمه جور و ابلیس احدی را رها نمی کند. فتن جبهه باطل آنقدر ظلمانی است که مؤمن خودش را فراموش می کند. نوری که انسان را از این عالم تا همه عوالم از آن ظلمت نجات می دهد نور ولی خداست. بنابراین عصر ظهور، عصر تجلی ولی خدا در همه عرصه های حیات اجتماعی است.

آیا می توان گفت که حضرت مهدی(ع) در جریان ظهور فقط نقش رهبر را برعهده دارند و تنها وجود مادی ایشان

است که این حرکت را ایجاد می کند؟

ولایت باطنی ایشان اصل اساسی ظهور است. این مطلب را من در پاسخ یکی از سؤالها هم عرض کردم. درگیری ای که در عالم هست در واقع درگیری در باطن بین ابلیس و ائمه جور از یک سو و حضرت مهدی(ع) از سوی دیگر است و آن حضرت از اعلاترین مراتب واسطه فیض حقند. چنانکه در مورد ایشان می گوئیم: «این السبب المتصل بین الأرض والسماء» 13 یا «بیمنه رزق الوری» 14. به سجود ایشان است که خدا صلوات بر ایشان می فرستد و طفیل این صلوات همه روی زمین می مانند. شاید اصلاً نکته اینکه می گویند قبل از دعا صلوات بفرستید همین است. هیچ رحمتی بر شما نازل نمی شود مگر اینکه صلوات بر آن حضرت نازل بشود. ایشان که یک فرد نیست. ایشان وارث همه انبیا و اوصیا است. در زیارت آن حضرت می خوانیم: «السلام علی وارث الأنبياء و خاتم الأوصياء، ... المنتهی إلیه موارث الأنبياء و لدیه موجود آثار الأصفیاء» 15. همه رحمت و کمالی که خدا بر خواصش نازل کرد در حال حاضر در دست ایشان است. می فرمایند وقتی حضرت ظهور می کنند به کعبه تکیه می دهند، همه انبیای اولوالعزم(ع) تا نبی اکرم(ص) و همه ائمه هداة معصومین(ع) را نام می برند و می گویند هر که می خواهد اینها را ببیند، بیاید من را ببیند. آن حضرت یک چنین انسانی است.

پس در واقع کمالات وجودی آن حضرت است که همه تغییرات را به وجود می آورد. نازله کمالات وجودی ایشان است. در واقع اتفاقی که در عصر ظهور می افتد، این است که ولایت اذن به ظهور پیدا می کند. نازله ظهور او همین برکات عصر ظهور است. مگر غیر از این است که بندگان خدا می خواهند به مقام عبودیت برسند و در مرتبه عبودیت رحمت را درک و دریافت کنند نه در مرتبه شیطنت که به تعبیری فقط ظرفیت درک و دریافت رحمت عامه خدا را دارند، رحمت رحیمیه خدا را نمی توانند درک و دریافت کنند. مگر غیر از این است که عصر ظهور عصر درک و دریافت رحمت رحیمیه است. آن هم در جلوات مختلفش. واسطه این رحمتها نسبت به همه عوالم ولیّ خداست. اگر ما بگوئیم خود خداوند متعال است هیچ کس اشکال نمی کند، اگر بگوئیم جبرئیل و ملائکه هستند کسی اشکال نمی کند، اگر گفتیم امیر ملائکه، و امیر ملکوت یعنی ولیّ الله الاعظم است که این کار را انجام می دهد برای بعضیها قابل تحمل نیست او محور ملکوت است. بنابراین تجلی ولایت او تجلی ولایت خداوند است. حال به تعبیری که قابل قبول باشد مگر همه نمی پذیرند که اینها نازله رحمت خداست، مجرای رحمت آنها هستند. مأذون به تجلی دادن آن رحمت هستند و بالاتر عرض کنم، مگر در بهشت که همه مستغرق در رحمت رحیمیه خدا هستند، چیزی جز استغراق در ولایت ولیّ الله است. اگر درجات بهشت و آن عیش ابدی استغراق در درجات ولایت آنهاست که همان ولایة الله است، دار دنیا و عصر ظهور که دیگر نازله بهشت است.

یعنی در واقع همان تعبیر «و أشرق الأرض بنور ربّها» محقق می شود. بله. اصلاً خصیصه ظهور این است که جهان حیات مجدد پیدا می کند چنانکه در تفسیر این آیه قرآن که می فرماید: «إعلموا أنّ الله یحیی الأرض بعد موتها» 16 روایات می فرمایند با ظهور حضرت مهدی(ع) اهل ارض به حیات می رسند. یعنی چه به حیات می رسند؟ حضرت فرمود: «والکافر میت» 17 کفر بساطش جمع می شود، همه مؤمن می شوند. وقتی مؤمن شدند و به حیات رسیدند، انسان زنده است که می تواند درک و دریافت رحمت کند، می تواند کلام حق را بشنود، متعظ بشود، راه بیفتد و درک از نعمتها پیدا کند و الاّ پیامبر اکرم(ص) همه از درجات رحمت خدا و از درجات بهشت می گفتند اما مشرکان چون مردگان از شنیدن عاجز بودند. چنانکه قرآن کریم می فرماید: «فإتک لاتسمع الموتی» 18، و یا «و ما أنت بمسمع من فی القبور» 19، کسی که گور خودش را با خودش حمل می کند که نمی تواند معنی بهشت و درجات بهشت را بفهمد. او بیش از مقبره خودش جایی را نمی بیند. اما این حجاب وقتی که با نور ولیّ الله برداشته شد، در قلوب درجات رحمت و نعمت و کمالات درک و درک و دریافت می شود، اصلاً آنوقت انگیزه پیدا می شود، این است که همه چیز به ولیّ خدا برمی گردد چون آنها خلیفه مطلق خدا هستند و طریق وصول رحمت خداوند متعال حتی بر انبیای اولوالعزم ولایت آنهاست. لذا میثاق ولایت آنها براساس روایات متعددی از انبیای اولوالعزم هم گرفته شده است و اصلاً درجات انبیای اولوالعزم به خاطر این است که در میثاق ولایت صاحب عزم بودند. میثاق داده اند، پای آن ایستاده اند، در دنیا هم عمل کرده اند و امت خودشان را زیر پرچم امیرالمؤمنین(ع) حاضر کرده اند. و لذا آنها را زیر پرچم امام زمان(ع) حاضر می کنند. اصل همه حقایق از آن طرف نازل می شود ما گاهی استکبارمان ولو استکبار خفی، اجازه نمی دهد که این منزلتها را درک کنیم و می خواهیم خودمان را کنار دست وجود مقدس امام زمان(ع) بنشانیم. این استکبار نفس است، آنها هم تحمل می کنند، چیزی هم به ما نمی گویند. برادران جناب یوسف گفتند: «و نحن عصبة إننا لفی ضلال مبین» 20، جناب یوسف هم با آنها درگیر نشد، بلاى آنها را کشید البته تدریجاً هدایتشان کرد. حتی روزی که آمدند و از او گندم خواستند به آنها رحم کرد و گندم را در اختیارشان گذاشت و از اینکه روزی او را در چاه انداخته بودند چیزی نگفت. خودش را هم به زودی معرفی نکرد چون هنوز هم نمی توانستند یوسف را بشناسند درک کنند. اما وقتی به نقطه اضطرار رسیدند که دیگر می توانستند یوسف را بشناسند و درک کنند، حضرت خودش را معرفی کرد اینجا بود که آنها گفتند: «تالله لقد اثرک الله علینا و إن کنا لخطائین» 21؛ ما اشتباه می کردیم، تو کجا! ما کجا! ما به خطا تو را بالاتر از خودمان می دیدیم و تو را در چاه انداختیم، تو که از ما بالاتر بودی از ته چاه به ما نفرین نکردی، باز هم که به ریاست

رسیدی جز رحمت چیزی از تو به من نرسید. خودشان فهمیدند. این دو تا که قابل مقایسه نیستند. اینها کی فهمیدند؟ وقتی که هم مشکل برای ولی خدا درست کردند و هم خودشان محروم شدند، مدت‌های طولانی، بیشتر عمرشان را بدون یوسف از دست دادند، در کنار یوسف چقدر می توانستند به خدا نزدیک شوند. ولی آخر کار مضطر شدند و با این اضطرار خدا آنها را به در خانه یوسف آورد.

ما هم گاهی اینجوری هستیم، گاهی خودمان را همسنگ ولی خدا می نشانیم، گاهی در باطن خودمان، گمان می کنیم از ولی خدا هم برتریم. این چه مقایسه ای است؟! فی المثل ما حتی سلولهای عالم هم نیستیم ولی آن حضرت روح کل هستی است. شما اگر مثلاً به سلولی که در یکی از اعضای بدنتان زندگی می کند بگوئید تو و میلیاردها امثال تو یک پیکره از یک جسمی را تشکیل می دهی که کل این جسم را خدا برای روح خلق کرده است، برای آن سلول قابل تحمل و تصور نیست ولی واقعیتی است دیگر. از بالا که نگاه می کنیم می بینیم، میلیاردها سلولی که تلاش می کنند، زاد و ولد می کنند، می جنگند، لشکرکشی می کنند، نظم دارند، قاعده دارند و... همه شان در پیکره ای هستند که برای روح ما خلق شده اند و با رخت بستن این روح همه آنها متلاشی می شوند. ولی خدا هم همین نقش را دارند «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الأرض والسماء»؛ 22 اگر کسی چنین تلقی از ولی خدا داشت، در می یابد که عصر ظهور، عصر ظهور ولایت است، همه تنعمات تجلی ولایت اوست. نه تنعمات دنیا، تنعمات بهشت هم همینطور است. درجات بهشت هم، درجات معرفت به آنهاست. البته این معارف عمیق ترش هم در روایات ائمه (ع) هست، برای همه هم نمی شود گفت، نباید هم گفت.

از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاری می کنیم.

من هم صمیمانه تشکر می کنم و آرزوی توفیق در خدمتگزاری به آستان مقدس حضرت بقیة الله را با اخلاص و توان بیشتر برای شما از خداوند متعال درخواست می کنم. والحمدلله رب العالمین

پی نوشتها:

1. بحارالانوار، ج 52، ص 328.
2. همان، ج 51، ص 54.
3. سوره ملک (67)، آیه 30.
4. سوره جن (72)، آیه 16.
5. بحارالانوار، ج 61، ص 148.
6. از جمله در روایتی که از رسول گرامی اسلام (ص)، نقل شده آن حضرت خطاب به امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «فإتّی خلقت أنا و أنت من طینة واحدة فضلت منها فضلة فخلق الله منها شیعتنا...» بحارالانوار ج 27، ص 155، ج 28. در روایت دیگری نیز امام صادق (ع) می فرماید: «... و خلق شیعتنا من طینتنا...» الکافی، ج 1، ص 389، ج 2.
7. سوره بقره (2)، آیه 257.
8. بحارالانوار، ج 100، ص 287.
9. سوره بقره (2) آیه 256.
10. سوره نور (24)، آیه 40.
11. الکافی، ج 1، ص 151.
12. همان.
13. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه.
14. همان، دعای عدیله.
15. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر، نقل از سیدبن طاووس.
16. سوره حدید (57)، آیه 17.
17. بحارالانوار، ج 51، ص 325.
18. سوره روم (30)، آیه 52.
19. سوره فاطر (35)، آیه 22.
20. سوره یوسف (12)، آیه 8.
21. همان (12)، آیه 91.
22. دعای عدیله.